

راهبردی به تقریب

یکم

پیش از این، ضرورت تقریب مذاهب اسلامی را بارها یادآور شده ایم. اینک همان طور که در نخستین شماره سال جاری وعده کردیم بجاست که به مبانی نظری تقریب یا آنچه تقریب را استوار، پایدار و ماندگار می نماید پردازیم. به نظر می رسد که تقریب را نمی توان بر مصلحت اندیشی های صرف استوار کرد. برآیند مصلحت اندیشی چیزی جز تقریب مقطعی و ابسته به اوضاع و احوال متغیر نیست. طبعاً به خاطر تغییر این متغیرات و نیز با توجه به برداشت های گوناگون و گاه کاملاً دیگرگون از زمان و زمانه، این نوع تقریب نمی تواند بماند و بپاید. چنین نگاهی فاقد اطمینان بخشی لازم نیز است؛ زمانی که مصالح مبنای تفاهم و تعامل است همواره این نگرانی وجود دارد که با قدرت یافتن یک طرف یا از میان رفتن دشمنی ها و تهدیدهای مشترک، این همسویی و همراهی اولویت و اهمیت خود را از دست بدهد، همچنان که همیشه محتمل است در هر طرف این تعامل کسانی پیدا شوند که به مصالح دیگری بیندیشند و حتی چه بسا مصلحت را در دوری و تقابل بجویند.

تقریب مصلحت اندیشانه معمولاً دستاویز اقلیت مقهور در برابر اکثریت، یا اکثریت تهدید شده از سوی قدرتی فراتر و بالاتر است. آنگاه که اقلیت شوکتی بیابد یا حتی چنین حسی به او دست دهد که در موضع قدرت قرار دارد یا آنقدر در محیط بسته و خودساخته اش بخلد و بتند که دیگر، نگاهی به بیرون و به دیگران نداشته باشد در این صورت چه بسا از تقریبی که به زور مصلحت بر او تحمیل شده دست بشوید. پای بندی اکثریت به چنین تقریبی قاعدتاً شکننده تر است. اساساً با توجه به خودبسندگی و

درون‌گرایی همه ادیان و مذاهب، تقریب اگر از روی مصلحت‌اندیشی پا گرفته باشد تحمیلی ناخوشایند محسوب می‌شود که یارای مقاومت در برابر تندبادهای مخالف را ندارد. بماند این‌که معمولاً مطامع سیاسی دولت‌ها و قدرت‌ها و نیز انگیزه‌های قومی و نژادی نیز مصالح دیگری را به میان می‌کشد که چه بسا مصلحت‌های نهفته در تفاهم‌های غیر راهبردی نتواند در برابر آنها تاب بیاورد.

تقریب مصلحت‌اندیشانه تنها در صورتی می‌تواند از شانس پایداری و ماندگاری برخوردار شود که مبتنی بر مصالحی بس والا و دیرپا باشد. این‌گونه مصالح ناظر به تهدیدهای بالفعل یا بالقوه و به طور کلی محدود به برآوردهای سیاسی و امنیتی نیست. یکی از این نوع مصلحت‌اندیشی‌ها را می‌توان چنین تبیین کرد: با انسجام اسلامی و همفکری دینی بهتر می‌توان راه‌های ناپیموده آسمان را شناخت و به زوایای ناشناخته دین راه یافت. به واقع اگر اذهان آماده و دل‌های پرشور بی‌شمار مسلمانان اندیشمند به جای تعصب و ورزیدن بر فهم‌های خاص خویش و کوشیدن برای منکوب‌ساختن همدیگر از راه بی‌پایان و نافرجام مجادلات کلامی و ردّیه‌نویسی‌های مذهبی، بر همیاری در فهم بهتر دین تکیه می‌کردند، ما امروزه دیانتی استوارتر، جذاب‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌داشتیم. معضلات کلامی‌ای وجود دارد که دامنگیر اصل مسلمانان ماست و گاه حتی با اصل خداپرستی و دین‌ورزی ما در تعارض و تقابل است و هنوز هیچ مذهب کلامی یا مکتب فلسفی‌ای نمی‌تواند مدعی فائق آمدن بر همه آنها باشد. هیچ مذهب کلامی یا فقهی‌ای نمی‌تواند مدعی به دست دادن یک نظام کلامی یا فقهی تام و تمام باشد. در برابر سنگینی نگاه‌های مدرن و پسامدرن و در مقابل فشار روزافزون نیازها و مطالبات زمانه، هیچ کدام از مذاهب کلامی و فقهی اسلامی اعم از شیعی و سنی نمی‌تواند مدعی ارائه نسخه‌ای جامع، کم‌عیب و شفاف‌بخش باشد.

به خصوص اگر در پی نظام‌سازی بوده، بخواهیم نظام سیاسی یا اقتصادی اسلام را از دل بی‌شمار داده‌های کلامی و فقهی بیرون بکشیم و به دنیا بقبولانیم قطعاً باید از همه ظرفیت‌ها و توانمندی‌های متفکران اسلامی بهره بگیریم. تصور کنید اگر آرزوی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی آنچنان که خود او می‌خواست تحقق می‌یافت و میراث حدیثی مشترک میان شیعه و سنی یکجا گردهم می‌آمد آیا ما با گنجینه‌ای عظیم روبه‌رو نمی‌بودیم و آیا ما حتی در فهم و تفسیر احادیث شیعی از دست و نگاهی بازتر برخوردار

نمی‌شدیم؟ آیا اگر فقیهان ما همچون برخی از فقهای عظام در سده‌های گذشته همواره در مقام استنباط و افتا، کوشش‌های اصولی و فقهی فقهای دیگر مذاهب را نیز از نظر می‌گذراندند ما فقهی پویاتر و مطمئن‌تر نداشتیم؟ مگر نه این است که بنا به آنچه از علامه بروجردی نقل شده فقه شیعه حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت بوده، بدین معنا که فتاوی شیعی ناظر به فتوای اهل سنت است و تا آن فتواها به خوبی درک نشود نمی‌توانیم از فتاوا و حتی روایات فقهی خودمان درک کاملی داشته باشیم؟ و مگر نه این است که فقیهان اهل سنت که در لجنه فقهی کنفرانس اسلامی گرد هم می‌آیند بارها از آشنایی با فتاوا و استدلال‌های فقهی شیعه مشعوف و محظوظ شده‌اند و مکرر به دیدگاه‌های فقهی شیعه تن داده‌اند؟

گذشته از این، بزرگ‌ترین و یکی از ارزشمندترین آوردگاه‌های روزگار ما عرصه علم و فن‌آوری است. هر کس در این میدان، جدی‌تر و موفق‌تر ظاهر شود به توسعه که از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان امروز است نزدیک‌تر خواهد بود. بی‌تردید، همگرایی بیش از یک میلیارد مسلمان - فارغ از تعلقات مذهبی و قومی آنها - می‌تواند به این توسعه علمی که مقدمه ضروری دیگر انواع توسعه است بسیار مدد برساند. توسعه یافتگی امت اسلامی و سهیم شدن مسلمانان در توسعه جامعه جهانی، آن هم توسعه‌ای پایدار و متوازن که در آن، سهم و حق دین، اخلاق و معنویت نیز ادا شده باشد دستاوردی نیست که بتوان از آن چشم پوشید.

داعیه‌های بزرگ و آرمان‌های بلند، همت‌هایی بس سترگ و توانمندی‌هایی بس عظیم را می‌طلبند که بنا به خواست الهی چنین موهبت‌هایی در اختیار یک قوم یا مذهب خاص - و حتی در نگاهی وسیع‌تر - در اختیار پیروان دینی خاص نیست. هر قدر دایره همکاری‌ها گسترده‌تر شود محصولات بهتر و متقن‌تری را می‌توان انتظار کشید.

تقریب مصلحت‌اندیشانه اگر بر این سنخ مصالح استوار باشد قطعاً از ماندگاری بیشتری برخوردار خواهد بود، هر چند به نظر ما این نوع تقریب به تقریب راهبردی‌ای که در بندهای آینده از آن سخن خواهیم گفت بیشتر می‌ماند تا تقریب مصلحت‌اندیشانه‌ای که همواره فقط بر دشمنان و تهدیدهای مشترک تأکید می‌کند و از پایه‌های نظری و مبانی دینی تقریب عمیق و اصولی کمتر سخن می‌گوید.

دوم

تقریبی که ما در پی آنیم و بر آن پای می‌فشاریم برخاسته از مصلحت‌های مقطعی و گذرا نیست، بلکه ناشی از حقایق و ضرورت‌های عقلی و شرعی، و در نتیجه، وظیفهٔ همیشگی همهٔ مسلمانان است. حتی اگر هیچ خطری کیان مسلمانان را تهدید نکند، باز باید در پی تفاهم باشیم و از اختلافات خود بکاهیم و با بسیاری از اختلافات خود کنار آییم، درست همان‌طور که اعضای یک واحد منسجم اجتماعی به رغم همهٔ تفاوت‌هایی که با هم دارند در کنار هم زندگی می‌کنند و برای اهدافی مشترک می‌کوشند و درست همان‌طور که پیروان یک مذهب به رغم اجتهادهای مختلفی که عالمان متبوعشان دارند همدیگر را به رسمیت می‌شناسند و اجتهادها و تقلیدهای مختلف را برمی‌تابند.

چگونه می‌توان به چنین تقریب و تفاهمی دست یافت؟ چگونه می‌توان فضایی را به وجود آورد که هم‌کیشان مسلمان به همدیگر همان‌گونه بنگرند که به پیروان مذهب خویش می‌نگرند؟ آیا دنیایی این‌گونه، دست‌نیافتنی و در شمار آرزوهای دراز یا تخیلات نازک طبعان است؟ آیا اگر به فرض، چنین آرمان‌شهری دست‌نیافتنی باشد حتی قدم برداشتن به سوی آن و تقرب جستن بدان نیز ناشدنی است؟ به فرض، اگر نمی‌توان یا مقدر نیست که به این موقعیت ممتاز دست یابیم آیا می‌سزد که حتی در مطلوبیت آن تردید کنیم؟

به نظر می‌رسد که ما هرچند نتوانیم به این شرایط آرمانی نایل شویم، می‌شود و می‌باید در پی آن بر آییم و برای تقرب به آن بکوشیم. اما آنچه رسالت اصلی این نوشتار است نشان‌دادن مطلوبیت ذاتی و همیشگی تقریب و اشاره کردن به مبانی نظری این سنخ از تقریب است. می‌خواهیم اندیشهٔ تقریب را بر بنیان‌هایی استوار کنیم که هم از اعتبار و استناد دینی برخوردار باشد هم مانایی و پایایی انسجام اسلامی را تضمین نماید.

یکی از زیرساخت‌های تقریب، باورداشتن به مفهوم و واقعیت «امت واحده» است. پیش‌تر در آغازین سخن شمارهٔ نهم فصلنامه در این باب سخن گفتیم. از این‌رو در اینجا به سرعت از کنار آن می‌گذریم. تردیدی نیست که پیامبر اکرم (ص) شعوب و قبائل عرب و غیرعرب را تحت لوای اسلام به یک امت منسجم و یگانه ارتقا داد. در این اقدام سترگ، قومیت‌ها و قبیلت‌ها نفی و حذف نشدند، اما در جمعی بزرگ‌تر هویتی والاتر و

معنابخش‌تر یافتند و این‌گونه، «امت اسلامی» یا به تعبیر قرآن کریم «امت واحده» تحقق پذیرفت. تأکیدهای فراوان منابع دینی ما بر «لزوم و ملازمت جماعت و اجتناب از فرقت» و «تمسک به سواد اعظم» همه حاکی از اهتمام اسلام به تحقق این آرمان بزرگ است. امت واحده قطعاً در زمان پیامبر اکرم (ص) شکل گرفت. پس از پیامبر اکرم (ص) این دستاورد عظیم دستخوش آفات و آسیب‌های بسیاری شد. با این همه همچنان شاکله اصلی آن باقی ماند.

حال، پرسش این است که آیا پذیرش «امت واحده» به معنای به رسمیت نشناختن اختلاف‌هاست؟ هرگز نمی‌توان چنین گفت. قطعاً در زمان پیامبر اعظم (ص) هم، اصحاب نه در یک سطح و منزلت بودند و نه در همه چیز همدستان. تنها می‌توان گفت که مجادلات تند کلامی و مناسبات منفی مذهبی پس از عصر رسالت نمی‌تواند مقبول باشد، اما این بدان معنا نیست که پس از آن حضرت، امت واحده در مفهوم و مصداق فروپاشید یا با وجود هر نوع اختلافی دیگر، جایی برای «امت یگانه» باقی نمی‌ماند. همچنان که اختلافات ناشی از اجتهادهای کلامی و فقهی و حتی تاریخی نمی‌تواند به امت و یگانگی آن آسیب برساند. هرگز نمی‌توان این مقوله را به نفع یک مذهب خاص مصادره کرد و مثلاً گفت که «امت واحده» یعنی پیروان این یا آن مذهب یا مثلاً «جماعت» که مواظبت بر آن مورد تأکید قرار گرفته به معنای جماعت بر حق - بخوانید پیروان مذهب من - است و لو اندک باشند. چنین تفسیرهایی در حکم نادیده گرفتن قواعد زبان و اصول تخاطب و نیز مستلزم بی‌اعتنایی به مقوله عظیمی است که مورد تأکید اسلام بوده و از مهم‌ترین دستاوردهای عینی ختم رسولان است. امت واحده را باید به گونه‌ای فهمید که هم با وجود اختلافات در فروع اعتقادی و فقهی سازگار باشد و هم شامل عموم یا اکثریت مسلمانان شود. نه در لفظ و معنای این مصطلح می‌توان تصرف کرد و نه می‌توان دستاورد پیامبر اسلام را نادیده یا از بین رفته تلقی کرد. از این رو تک‌تک مسلمانان از عناصر تشکیل‌دهنده امت اسلامی هستند و اختلافات و حتی مرزبندی‌ها نباید آنقدر غلیظ گردد که دیگر جایی برای مفهوم امت یگانه اسلامی باقی نماند.

سوم

دیگر پایه تقریب راهبردی به رسمیت شناختن دیگر مذاهب شناخته‌شده اسلامی به

عنوان برداشتی از اسلام، و تلقی پیروان دیگر مذاهب به عنوان مسلمان، و برادر و خدایمانی است. در نهانخانه ذهن و دل بسیاری از پیروان مذاهب و گاه بر زبان و قلم می‌توان این باور را یافت که پیروان دیگر مذاهب شایسته عنوان و احکام مسلم نیستند و اگر به فرض، ناگزیر باید با ایشان به عنوان مسلمان رفتار کرد، اما در متن مسلمان نیستند و حداقل‌های لازم برای صدق عنوان اسلام در عقائد یا عمل آنان و ندارد و طبعاً اهل نجات نیز نیستند. با این تلقی نمی‌توان به تقریب تقرب جست و سخن گفت. باور داشته باشیم که با این نگاه حتی اگر در مقاطعی تعامل و تفاهمی صورت بگیرد قطعاً این تفاهم نمی‌تواند تفاهمی پایدار باشد. چگونه من می‌توانم کسی که او را اصلاً مسلمان نمی‌دانم یا اگر او را مشمول احکام ظاهری اسلام می‌دانم متن واقع، او را از این حریم و محدوده خارج می‌بینم و او را اهل ضلال و هلاک و دمی‌شمارم همگرایی همدلانه و تقریبی صمیمانه داشته باشم؟ تقریب تا چه زمانی و تا چه شرایطی می‌تواند میان کسانی که همدیگر را هم‌کیشان واقعی و هم‌سفران کار اهل نجات و جنت نمی‌دانند ادامه پیدا کند؟

تأمل در آیات قرآن و روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) و نیز امامان معصوم (ع) و ضوح نشان می‌دهد که برای صدق حقیقی عنوان مسلمانانی باور به همین حد مشترک میان همه مسلمانان، یعنی توحید، نبوت و معاد کفایت می‌کند. دیگر باور، اعتقادی هر چند از اهمیت بسزایی برخوردار باشند به گونه‌ای و در حدی نیستند تعیین‌کننده مرز میان اسلام و کفر باشند. درست است که مثلاً امامت در نظر شیعه یا به معروف و نهی از منکر در نظر معتزله در شمار اصول اعتقادی است، اما هر اد اعتقادی لزوماً مرز نهنده میان اسلام و کفر نیست؛ بلکه گاه فقط میان این مذهب و مذهب مرز می‌گذارد. به تعبیر دیگر، اصول اعتقادی همتراز نیستند. در تراز نخست مرز میان اسلام و کفر است، توحید، نبوت و معاد قرار دارد. دیگر اصول اعتقادی چند مهم باشند در مرتبه بعد قرار می‌گیرند.

به بیان دیگر، آنچه یک باور اعتقادی را به اصل اعتقادی تبدیل می‌کند قوام‌بخش هویت‌بخشی آن است. اگر این اصل قوام‌بخش کلیت اسلام باشد میان اسلام و کفر می‌گذارد و اگر فقط قوام‌بخش یک مذهب باشد در این صورت فقط هویت‌های مذهبی را از یکدیگر جدا می‌کند. از این‌گونه اصول به درستی به اصول مذهب تعبیر کرده

شهید ثانی در حقائق الایمان (ص ۱۴۹) از آنها به اصول الایمان تعبیر می‌کند. ایمان در اینجا به معنای اسلام شیعی است.

آنچه گفتیم در باب امهات معارف است وگرنه در باب تفصیلات و جزئیات اعتقادی که آنها را فروع اعتقادی می‌نامیم به وضوح می‌توان گفت که هیچ دخلی در متصف شدن به اسم و حقیقت اسلام ندارند. در زیر لوای هیچ دین و مذهبی هم داستانی در مورد این تفصیلات اعتقادی وجود ندارد. اصولاً تکلیف عام و الزامی بودن فهم این فروع، و اعتقاد به آنها روشن نیست، چه برسد به دخالت آنها در تعیین مسلمانی و کافری. بسیاری اساساً توانایی یا معلومات لازم را برای فهم این فروع ندارند، چه برسد به این‌که بخواهیم جویای التزام ایشان بدانها باشیم. اما آنچه در برخی روایات و به تبع آنها در برخی اقوال عالمان شیعه در مورد کفر مخالفان آمده به معنای نفی اسلامیت آنها نیست، بلکه حداکثر به معنای نفی ایمان آنها آن هم نه مطلق ایمان، بلکه مراتبی از ایمان آنهاست. روشن است که میان مفهوم اسلام و ایمان تغایر وجود دارد و هر کدام از اسلام و ایمان نیز دارای مراتبی هستند و واژه کفر در مقابل همه این مفاهیم و مراتب، به کار می‌رود. بنابراین کفر معنای واحد و بسیطی ندارد. فارغ از این کاربردهای متنوع، در اسلام و نیز در ایمان - دست کم در مرتبه نخست آن - چیزی بیشتر از اعتقاد قلبی به کلیت توحید، نبوت و معاد دخیل نیست. البته اگر کسی به حقانیت یک باور اعتقادی هر چند در حد فروع و تفصیلات و حتی به روایی یک حکم فقهی آگاهی یابد، و به تلازم میان انکار آن و انکار اصول دین و قوف داشته باشد، آنگاه منکر آن شود، خواه در قلب یا بر زبان یا در عمل - به معنای ترک کلی آن - در این صورت از باب انکار ضروری دین و از باب تلازم میان انکار این باور و انکار اصول سه گانه، کافر و معاند تلقی می‌شود.

یادآوری این نکته نیز مناسب است که برای مسلمان واقعی بودن علاوه بر اعتقاد به اصول سه گانه و به آنچه از روی برهان، حق و صواب تلقی می‌شود باید التزام عملی به احکام شرعی نیز در کار باشد. کمتر از این پذیرفته نیست و بیشتر از این نیز در اسلام ظاهری و واقعی نقشی ندارد. در اینجا مناسب است نوشته خود را با سخنان یکی از پیشگامان تقریب اسلامی در روزگار نزدیک به ما، یعنی مرحوم علامه محمدحسین آل کاشف الغطاء به پایان ببرم:

اسلام و ایمان هم‌معنا هستند و بر معنای عامی اطلاق می‌شوند که بر سه رکن توحید، نبوت و معاد مبتنی است. پس اگر کسی یکی از اینها را منکر شود نه مسلمان

است و نه مؤمن و اگر به توحید خداوند و نبوت سرور پیامبران حضرت محمد(ص) اعتقاد داشت و به روز جزاء نیز باور داشت [...] او به حقیقت، مسلمان است [...] این ارکان چهارگانه [یعنی توحید، نبوت، معاد و عمل به ستون‌های پنج‌گانه یعنی نماز، روزه، زکات، حج و جهاد] در نظر عموم مسلمانان اصول اسلام و ایمان به معنای عام آن هستند. ولی شیعیان امامی رکن پنجمی را نیز افزوده‌اند که همان اعتقاد به امامت است [...] پس هر که به امامت به معنایی که پیش‌تر گفتیم باور داشته باشد نزد شیعیان، مؤمن به معنای خاص آن است و اگر فقط بر آن ارکان چهارگانه بسنده کند مسلمان و مؤمن به معنای عام آن است و همه احکام اسلام از قبیل احترام خون، مال و آبرویش و وجوب حمایت از او و حرمت غیبت‌کردنش و دیگر احکام بر او بار می‌شود، نه این‌که - پناه بر خدا - از مسلمان بودن بیرون شود.

بله، اثر اعتقاد به امامت در منازل قرب و کرامت در روز قیامت ظاهر می‌شود. اما در دنیا همه مسلمانان یکسان، و کفو و همتای همدیگر هستند، لیکن در آخرت، بی‌تردید مراتب و مقامات آنها بنا به نیت و عمل آنها فرق می‌کند. این موضوع، و آگاهی به آن مربوط به خداست و هیچ‌کدام از انسان‌ها نمی‌توانند در این خصوص سخن قاطعانه‌ای بگویند. (اصل الشیعة و اصولها، ص ۲۱۰-۲۱۳)